

# یکپارچگی یمن: گذشته و آینده

\*دوره های ثبات نسبی میان دو یمن کوتاه بوده و روابط عدن و صنعا همواره در تنگنای مبارزات داخلی بر سر قدرت قرار داشته است. رهبرانی که مناسبات «عادی تر» را دنبال کرده اند، متهم به نادیده گرفتن اهداف وحدت و نیز سازش با «ارتجاع» یا غاصبین «ملحد» در آن سوی مرز گردیده اند.

نویسنده: Gregory Gause III دانشیار کرسی علوم سیاسی در دانشگاه کلمبیا

منبع: زمستان 1988. Vol. 42, No.1. The Middle East Journal

## فرصت از دست رفته: ۱۹۶۷-۱۹۷۰

در سرتاسر طول تاریخ، ناحیه ای که هم اکنون شامل کشورهای یمن شمالی و جنوبی می شود، ندرتا به صورت کیان سیاسی واحدی اداره گردیده، چرا که وجود بیابانها و کوهستانها، برقراری ارتباط رادشوار می کرده است. فقر منابع، دولت سازان احتمالی را از درآمد کافی برای تأمین ابزار لازم جهت حکومت مؤثر محروم می ساخته، همبستگی قبیله ای موجب بروز شورشهای محلی بوده، و تقسیم مردم این ناحیه در سده دهم میلادی به دو فرقه شیعه زیدی در نواحی کوهستانی شمال و سنی شافعی در سایر نقاط، گسترش یک زمینه عقیدتی مشروعیت بخش برای حکومت بر سراسر یمن را بغرنج می گردانده است. استعمار بریتانیا در یمن جنوبی که آغاز آن به سال ۱۸۳۹ باز می گردد، موجب ایجاد و تقویت شکاف سیاسی میان شمال و جنوب یمن شد. با اینهمه پیوندهای زبانی، تاریخی، نژادی (که تصور می شود، از قحطان، نیای اعراب عربستان جنوبی منشاء می گیرد) و تجاری (به ویژه بین عدن و نواحی کوهستانی شمال) آنقدر نیرومند بوده که بتواند شالوده ناسیونالیسم نوزاد یمن قرار گیرد.

امامان زیدی از سلسله حمیدالدین که پس از انقراض امپراتوری عثمانی موقتاً حکومت سراسر یمن شمالی را عهده دار شدند، بیپای ادعای خویش بر مستعمره بریتانیایی عدن و تحت الحمايه های آن را تأکید می کردند. زمانی که جمال عبدالناصر شعار «مترقی» وحدت اعراب را در دهه ۱۹۵۰ سر داد، بسیاری از مردم یمن که با امام های خود کامه مخالف بودند، اندیشه «مترقی» وحدت میان اهالی یمن را که می توانست بعد از برطرف شدن موانع دو گانه - زورسالاری امامها در شمال و استعمار بریتانیا در جنوب - عملی شود، با آغوش باز پذیرفتند. هم افسران آزاد جمهوری خواه، که در سال ۱۹۶۲ امامت را در شمال سرنگون کردند، و هم جبهه ملی که توسط شاخه جنبش ناسیونالیست عرب در یمن جنوبی سازمان داده شد تا به جنگ چریکی علیه بریتانیا در جنوب بپردازد، به این آرمان ساده لوحانه اما جاذب دل بستند.

## اختلافات مسلکی

روز سی ام نوامبر سال ۱۹۶۷، هنگامی که آخرین سربازان انگلیسی مستعمره عدن را تخلیه کردند، یمن جنوبی به رهبری جبهه ملی به صورت کشوری مستقل درآمد و چنین می نمود که سرانجام وحدت دو یمن تحقق خواهد یافت. دو نیروی بازدارنده ای که نیروهای «مترقی» آنها را مانع وحدت مردم یمن می شمردند، یعنی استبداد امامان در یمن شمالی و استعمار بریتانیا در یمن جنوبی دیگر از میان رفته بود. معذالك برخلاف آنچه بسیاری از مردم یمن می پنداشتند، این وحدت «خود به خود» صورت نپذیرفت زیرا شالوده فکری و معنوی برای چنین عمل سیاسی خطیری ریخته نشده بود. «ترقی خواهان» در هر دو یمن، ضمن جانبداری از امر وحدت، تلاشهای سیاسی و معنوی خود را روی مسائل فوری متمرکز کرده بودند: جنگ داخلی در شمال به علت بیکار نیروهای سلطنت طلب علیه نظام جمهوری جدید، دفع بریتانیا، و جنگ درون فرقه ای در جنوب. اختلافات شدید مسلکی میان رژیم های شمال و جنوب پدید آمده و هریک از آنها دل بستگی شدیدی به استقلال خود پیدا کرده بود. این موانع بر سر راه وحدت را هیچ یک از دو طرف قبلا به تصور نیاورده بود. بدین جهت، هنگامی که فرصت ایجاد وحدت در اواخر سال ۱۹۶۷ پدیدار شد، هیچ کدام از طرفین از لحاظ سیاسی و معنوی آمادگی درک این مطلب را نداشت. در نتیجه، دو یمن در مسیر یک برخورد رویارو قرار گرفتند.

زمانی که یمن جنوبی استقلال یافت، رژیم جمهوری در شمال در موقعیتی

ورای جنگ عراق و ایران، هرج و مرج لبنان، و چرخ آسیاب «فراگرد صلح» اعراب و اسرائیل، یمن بخشی از خاورمیانه است که با وجود اشراف بر تنگه سوق الجیشی باب المندب و در بر گرفتن نیمی از جمعیت شبه جزیره العرب، کمتر مورد توجه قرار می گیرد. در هرحال، وقوع دو رویداد ایجاب می کند که به این قسمت از عربستان جنوبی توجه خاص مبذول گردد. سرنگونی قهرآمیز علی ناصر محمد، رئیس جمهور یمن جنوبی (جمهوری دموکراتیک خلق یمن) در ژانویه سال ۱۹۸۶ موجب قطع همزیستی نویدبخش بین کشورهای این ناحیه و زمینه سازی کشمکش های احتمالی آینده شد. کشف نفت در یمن شمالی به مقدار قابل عرضه در بازار این چشم انداز را بوجود می آورد که این کشور بتواند از درآمدهای نفتی خود به منظور تأکید بر طرح های اولویت دار داخلی در یک جامعه قبیله ای خودمختار استفاده کند، از چنگ وابستگی های مالی به عربستان سعودی خلاص شود، و در سیاستهای منطقه ای نقشی بارز تر برعهده گیرد.

درک موضوع وحدت یمن برای شناخت جریانات سیاسی در عربستان جنوبی ضرورت دارد. حس ملیت مشترک در هر دو کشور به نحوی گسترده وجود داشته و عمیقاً احساس می شود. اتحاد یمن با وجود موانع عملی بسیار متعددی که بر سر راه آن قرار دارد، هدف اعلام شده دو کشور است. هر چند تعهد به وحدت دو کشور جنبه واقعی دارد لکن عادی شدن روابط میان آنها با اشکال مواجه است. تعدیل و برطرف ساختن تضادها دشوار بوده و همچنان خواهد بود، زیرا هریک از دو کشور می تواند ادعا کند که نماینده خواسته های واقعی همه یمنی هاست. و سوسه تحمیل وحدت با توسل به نیروی اسلحه، منجر به درگیری های نظامی میان دو کشور در دهه ۱۹۷۰ گردید. حفظ همکاری بین دو کشور، بدون وجود نیروی محرکه ای در جهت وحدت از طریق مذاکره، دشوار است و خواهد بود. آشوبهای داخلی در یک سوی مرز الزاماً بر طرف دیگر و بر روابط میان دو کشور تأثیر عظیمی خواهد گذاشت. آشکارترین تجلی این پیوند ارگانیک، حرکات و جابه جایی عظیم جمعیت در دو سوی مرز، به هنگام بروز بحرانیهای سیاسی بوده است.

در سالهای آینده، رویدادهای دو یمن یقیناً بر بقیه شبه جزیره تأثیر خواهد گذاشت. یمن جنوبی تنها کشور مارکسیست جهان عرب و جای پای نفوذ شوروی در عربستان است که در حالت چالش ضمنی (و گهگاه علنی) با همسایگان سلطنتی خود می باشد. یمن شمالی، با جمعیتی تخمیناً بین هفت تا هشت میلیون نفر، قادر است با ادعای عربستان سعودی در مورد داشتن بیشترین نفوس در شبه جزیره به مبارزه برخیزد، و در صورت عدم احتساب ساکنان خارجی، پرجمعیت ترین کشور شبه جزیره شود. اتباع یمن شمالی درصد قابل توجهی از نیروی کار عربستان سعودی را تشکیل می دهند و همچنین به عنوان کارگر و صنعتگر در سایر کشورهای تولید کننده نفت خدمت می کنند. از آنجا که تولیدکنندگان نفت با تهدیدهای ناشی از جنگ ایران و عراق مواجهند، عدم ثبات و آشفتگی در دیگر مرزها، می تواند اوضاع حساس امنیتی آنان را تا اندازه زیادی بغرنج گرداند.

در این مقاله روابط میان دو یمن از سال ۱۹۶۷ یعنی سال استقلال کشور یمن جنوبی دنبال می شود و موانع اساسی موجود بر سر راه وحدت دو کشور، از جمله مخالفت عربستان سعودی و گروههای ذینفوذ در یمن شمالی، حالت فعلی روابط میان دو کشور در پرتو تحولات سیاسی یمن جنوبی و کشف نفت در یمن شمالی، و بالاخره چشم اندازهای آینده نزدیک بررسی می گردد.



\* **علاقه عربستان سعودی به جدائی دو یمن روشن است، زیرا «یمن یکپارچه» پرجمعیت تر از عربستان بوده و احتمالاً تحت تاثیر ایدئولوژی رادیکال «جبهه ملی» و خاطرات دردناک از سعودی ها، در برابر سلطه جوئی ریاض از در چالش در خواهد آمد.**

\* **پای بندی به وحدت در هر دو سوی مرز تحرکی را موجب می شود که تابع ثبات یا سازش طرفین نیست و رهبران بلندپرواز در عدن و صنعا را برای تحمیل وحدت به زور اسلحه و طبق خواسته های خود، صرف نظر از هزینه های گزاف و نتایج نامشخص آن، وسوسه خواهد کرد.**



حکومت جمهوری صاحب مقام و موقعیتی شدند و نظام جدید صنعا به تماسهای عربستان سعودی با گروههای تبعیدی یمن جنوبی، افسران ارتش یمن شمالی و شیوخ قبیله ای که هدفشان سرنگونی جبهه ملی در عدن بود، نیم نگاهی داشت. رهبران یمن شمالی، آسوده خاطر از اینکه وزنه سنگین تر نفوس کشور (در آن زمان یمن شمالی حدود ۶ میلیون و یمن جنوبی کمتر از ۲ میلیون نفر جمعیت داشت) می توانستند ایشان را تضمین کند، بر درخواست خود مبنی بر وحدت فوری، بدون هیچ گونه شرط قبلی (در تحت حکومت جنوب، پایتخت جنوب و پرچم جنوب)، تاکید ورزیدند. آنان همواره عدن را به خاطر آکراه از پذیرفتن اتحاد فوری سرزنش می کردند و در واقع مصرانه از جبهه ملی می خواستند با تشکیل یک دولت ائتلافی متشکل از دشمنان در حال تبعید خود در شمال، از سیطره مطلق سیاسی خود صرف نظر کند. خشونت آنقدر بالا گرفت تا جنگ مرزی کوتاه مدتی در ماه سپتامبر سال ۱۹۷۲ میان دو کشور آغاز شد.

### موافقت نامه های وحدت در سال ۱۹۷۲

برخورد مرزی در ماه سپتامبر ۱۹۷۲ بر خلاف انتظار مخالفان رژیم عدن منجر به سرنگونی آن دولت نشد و به صورت یک بن بست نظامی درآمد. با تضعیف شدید روحیه نیروهای مخالف یمن جنوبی که ناشی از ناکامی بود، و با تمایل حکومت عدن به قطع چالش های نظامی مستمری که با آن رویارو بود، محسن العینی، نخست وزیر یمن شمالی با ارائه طرحی در مورد وحدت یمن وارد گود شد. العینی، این ناسیونالیست حقیقی، در این زمان پیشگامی برای رسیدن به توافق در خصوص وحدت را به منزله وسیله ای در جهت تحکیم موقعیت سیاسی محلی خود نیز تلقی می کرد. به زعامت اتحادیه عرب، العینی و علی ناصر محمد نخست وزیر یمن جنوبی در قاهره با یکدیگر ملاقات کردند و در تاریخ بیست و هشتم اکتبر ۱۹۷۲، در مورد آتش بس توافق، و موافقت نامه ای در زمینه برقراری وحدت ظرف یک سال بر اساس دولتی دموکراتیک، ملی، جمهوری امضاء نمودند.

ماه بعد، رؤسای جمهور دو کشور (عبدالرحمان الایرانی، از یمن شمالی، و سالم ربیع علی، از جمهوری دموکراتیک خلق یمن) به منظور تأکید مجدد بر وحدت دو کشور در طرابلس واقع در لیبی با یکدیگر دیدار و پای بندی خود به یکپارچگی کشور را ابرام کردند. در این ملاقات مقامات یمن جنوبی بعد از بحث های بسیار شدید موافقت نمودند که اسلام دین کشور واحد یمن، و «شریعت» منبع اصلی قانونگذاری باشد. الایرانی رضایت داد کشور جدید «سوسیالیست» و دارای سازمان سیاسی یکپارچه ای باشد.

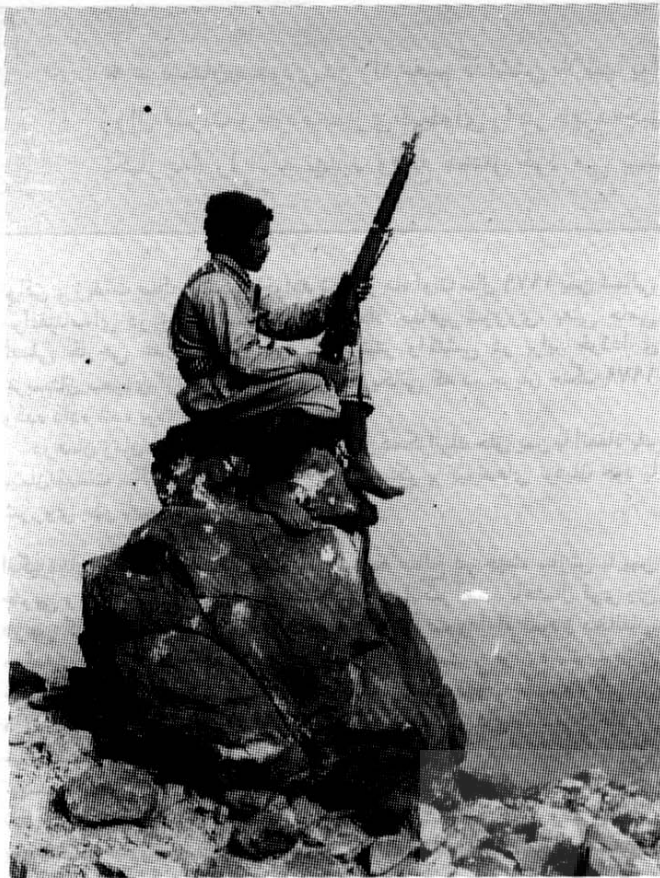
تصویب موافقت نامه های وحدت از طرف یمن جنوبی در سال ۱۹۷۲ تاکتیکی بود به منظور رستن از فشار نظامی وارد بر حکومت و یافتن فرجه ای که طی آن جبهه ملی بتواند موضع خود را تحکیم و سیطره خویش را گسترش بخشد. این جبهه قصد برگزاری انتخابات آزادی که ممکن بود قدرت آن جبهه را در جنوب به خطر اندازد یا واگذاری نقش سیاسی مسلط خود به سیاستمداران شمالی از قبیل العینی را نداشت و عملاً از همان لحظه امضاء موافقت نامه طرابلس، با استفاده از سازمانهای چپ گرا در یمن شمالی موجبات عملیات خشونت آمیز و خرابکاری را فراهم آورد. تا ماه ژوئن سال ۱۹۷۳ از قیام های محلی علیه شیوخ و نفوذ عوامل مسلح از طرف جنوب به آن سوی مرز، گزارشهایی می رسید. در بهار آن سال نبرد در شمال شدت گرفت. جبهه ملی با تقویت نیروهای سیاسی خودی در شمال به این امید که حکومت یمن شمالی سرانجام از نظر عقیدتی و سازمانی همانند یمن جنوبی خواهد گردید، برای دستیابی به وحدتی مطابق با شرایط خویش زمینه سازی می کرد.

نبود که وحدت را بپذیرد. قسمت اعظم قوای نظامی مصر که در سراسر جنگ داخلی طولانی حامی رژیم جمهوری بود، به سبب شکست مصر در جنگ سال ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل، تازه شمال را ترک گفته بود و آنگاه که قوای دلگرم شده سلطنت طلب پایتخت را در محاصره گرفت و چنین به نظر می رسید که آماده می شود تا ضربه کشنده خود را بر جمهوری فرود آورد، جبهه ملی یمن جنوبی در حدود ششصد نفر «داوطلب» را به منظور کمک به جمهوری خواهان، برای دفاع از پایتخت، به صنعا گسیل داشت و جمهوری به تنگنا افتاده، با وجود ترس از اینکه تحکیم کشور جدید مانع اتحاد یمن گردد، حاضر شد این لطف را با شناسائی حکومت یمن جنوبی تلافی کند. لیکن، عمر این گونه همکاریها بسیار کوتاه بود. طرفداران جبهه ملی در صنعا با همتایان خود در جنبش ناسیونالیست عرب و سایر دست چپی های یمن شمالی آرمان مشترکی پیدا کردند و با جمهوری خواهان محافظه کاری چون حسن الامری، فرمانده کل قوا، که قدرتش وابسته به نظام قبیله ای بود، و اصلاحات ریشه ای پیشنهاد شده از سوی جناح چپ را رد می کردند، از در مبارزه درآمدند. نیروهای جمهوری خواه بعد از شکستن محاصره صنعا در ماههای مارس و اوت ۱۹۶۸ به تسویه حساب میان خود پرداختند و جمهوری خواهان محافظه کار در طی درگیریهای مسلحانه جداگانه در حدیده و صنعا، جمهوری خواهان چپ گرا را مغلوب کردند.

حمایت عدن از جناح چپ در این نبردهای تعیین کننده موجب شد که جمهوری خواهان پیروزمند محافظه کار، به فرماندهی الامری و بعضی سران قبیله ای نظیر شیخ عبدالله الاحمر، شیخ الشیوخ کنفدراسیون قبیله ای حاشد، رژیم جبهه ملی را به منزله خطری برای حکومت خود تلقی کردند. در نتیجه از همان سال ۱۹۶۸ دولت الامری در شمال حمایت خویش را از تلاشهای گروههای رقیب یمن جنوبی برای سرنگونی جبهه ملی آغاز کرد. هریک از طرفین مرزهای خود را به روی ناراضیان طرف مقابل گشود، به طوری که چپ گرایان شکست خورده صنعا به عدن گریختند و افسران ارتش یمن جنوبی، که تبارقبیله ای داشتند، جلائی وطن کرده به صنعا روی آوردند. روز دوم فوریه سال ۱۹۶۸ دولت الامری علناً یمن جنوبی را متهم کرد که با عقیم گذاشتن جریان وحدت دو کشور و حمله به قلمرو یمن شمالی قصد دارد تجزیه یمن را قوام و دوام بخشد.

با شکست جناح چپ در شمال، دو رژیم مسیرهای ایدئولوژیکی بکلی متضادی در پیش گرفتند. اختلافات نهفته میان مصلحت گرایان و نظریه پردازان در جبهه ملی یمن جنوبی، که قبلاً در حال تخمیر بود، در بهار سال ۱۹۶۸ به صورت برخوردهای مسلحانه نمایان گردید. این ستیز سرانجام در ماه ژوئن سال ۱۹۶۸ با طرد مصلحت گرایانی چون پرزیدنت قحطان الشعبی و پسرعموی وی، فیصل عبداللطیف الشعبی، فرو نشست. حکومت جدید یمن جنوبی در ماه دسامبر سال ۱۹۷۰ نام کشور را از جمهوری مردم یمن جنوبی به جمهوری دموکراتیک خلق یمن تغییر داد. این تغییر نه تنها بر مارکسیستی بودن خط مشی داخلی این کشور بعد از ژوئن سال ۱۹۶۹ تاکید داشت، بلکه ضمناً حاکی از آن بود که جبهه ملی از زبان همه نیروهای «مترقی» در سرتاسر یمن سخن می گوید.

در حالی که عدن پیوسته به چپ می گرائید، جمهوری خواهان محافظه کار در صنعا در جستجوی راهی برای پایان دادن به جنگ داخلی کشورشان از طریق مصالحه با سلطنت طلبان و پشتیبان آنها یعنی عربستان سعودی بودند. در اواسط ماه مه سال ۱۹۷۰ با توافق میان عربستان سعودی و یمن شمالی جنگ داخلی خاتمه یافت. بزرگان سلطنت طلب، بجز اعضای خانواده حمیدالدین، در



سازمانهای چپ گرای یمن شمالی، موسوم به جبهه دموکراتیک ملی، درگیر نبرد با دولت صنعا شد. بهرحال، پیوندهای ایدئولوژیکی و سازمانی جبهه دموکراتیک ملی با رژیم عدن نزدیکتر از بستگی مخالفان یمن جنوبی در سال ۱۹۷۲ به صنعا بود. سلطان احمد عمر، رهبر این جبهه، یکی از اعضای کهنه کار جبهه ملی بود که از زمان مبارزات استقلال طلبانه، در سیاستهای یمن جنوبی مداخله داشت. ارتش جنوب به قصد تحمیل تغییرات سیاسی در صنعا، علناً با نیروهای جبهه دموکراتیک ملی همکاری می کرد. در جریان نبرد، جبهه دموکراتیک ملی و متحدان جنوبی آن موفق به تصرف و حفظ قسمتهای وسیعی از قلمرو یمن شمالی، به ویژه در مناطق مرزی و نزدیک شهرهای «اب» و «تعز» شدند. در نتیجه فشارهای سوریه و عراق، آتش بس برقرار گردید. بغداد و دمشق مایل به حفظ اجماع اعراب علیه کمپ دیوید بودند و ادامه جنگ در یمن را محتملاً موجب کشیده شدن عربستان سعودی به سوی پیوندهای امنیتی نزدیکتر با ایالات متحده و مصر تلقی می کردند.

### تعهدات جدید در زمینه وحدت

جنگ سال ۱۹۷۹ هم مثل جنگ ۱۹۷۲، اقداماتی را در زمینه تعهد دو یمن به وحدت در پی داشت. علی عبدالله صالح رئیس جمهور یمن شمالی، و عبدالفتاح اسماعیل، رئیس جمهوری دموکراتیک خلق یمن، در ملاقاتی که توسط یک تیم میانجی از اتحادیه عرب در کویت ترتیب یافته بود شرکت جستند. روز بیست و نهم ماه مارس سال ۱۹۷۹ این دو رهبر تعهد و الزام خویش را نسبت به اجرای توافق های وحدت که در سال ۱۹۷۲ به عمل آمده بود، اعلام داشته و موافقت نمودند که طرح قانون اساسی کشور جدید در ظرف چهار ماه ریخته شود. مقامات یمن جنوبی، بهره مند از مزیت نظامی خود، در مورد نظریه وحدت در مذاکرات مربوط به آن اصرار می ورزیدند و برای گنجاندن متحدان جبهه دموکراتیک ملی خود در دولت جدید صنعا فشار می آوردند.

یمن شمالی، به دنبال توافق در کویت، گامهایی در مسیر تأمین خواستههای یمن جنوبی و تعدیل خط مشی سیاسی خود برداشت و برخی از اولیاء امور که مخالف جبهه ملی شناخته می شدند، به ویژه «عبدالله الاصح» وزیر خارجه کنار گذاشته شدند. اعضاء کمیته های وحدت یمن شمالی - جمهوری دموکراتیک خلق یمن، منظمآ با یکدیگر ملاقات داشتند. میان بلندپایگان یمن شمالی و جبهه دموکراتیک ملی دیدارهایی صورت پذیرفت و طی آن چشم اندازهای یک حکومت ائتلافی مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت. در فوریه ۱۹۸۰ سلطان عمر رهبر جبهه دموکراتیک ملی بطور یکجانبه اعلام کرد که یک دولت ائتلافی با

توافق های سال ۱۹۷۲ در یمن شمالی جدی گرفته می شد، اما مخالفت های داخلی و خارجی با فکر اتحاد و وحدت با جنوب «کمونیست» آنچنان شدید بود که تلاش جدی یمن شمالی را در جهت پیگیری وحدت براساس توافق های حاصله متوقف کرد. مجمع مشورتی، که رهبران قبیله ای و مذهبی برآن سلطه داشتند، با استناد به عدم هرگونه تعهد و الزام نسبت به اسلام در کشور پیشنهاد شده، از تصویب موافقت نامه سال ۱۹۷۲ قاهره امتناع ورزید. عربستان سعودی با بخش پول میان شیوخ قبایل و افسران ارتش که در مخالفت با طرح وحدت و معمار آن، العینی، با عربستان هم عقیده بودند، کوشید تا مساعی وحدت طلبانه را نقش بر آب کند. در صنعا شایعاتی بر سر زبانها افتاد مبنی بر اینکه حکومت ریاض طرح العینی را شرط قبلی کمک های اقتصادی به یمن شمالی قرار داده است. هرچند این شایعات نمی توانست مورد تأیید واقع شود، لکن اماره ای اتفاقی حاکی از واقعیت داشتن این شایعات بود. تا پایان ماه دسامبر ۱۹۷۲ تردیدهای فراوانی وجود داشت که یمن شمالی قادر به پرداخت حقوق کارکنان خود باشد، اما جانشین العینی اعلام داشت که حقوق کارکنان دولت در پایان ماه پرداخت خواهد شد.

هنگامی که سعودیها روشن ساختند به مخالفان طرح وحدت در یمن شمالی یاری خواهند داد، مخالفت قبایل تبلور خود را آغاز نمود.

رئیس ستاد ارتش حسین المسواری بعدها همراه با دو شخصیت اصلی قبایل کشور یعنی شیخ عبدالله الاحمر، شیخ الشیوخ کنفدراسیون حاشد و شیخ سنان ابولحوم، چهره نیرومند کنفدراسیون بکیل و استاندار حدیده، مخالفت خود با طرح العینی را علنی کرد. مخالفت قبیله ای با العینی در مجمع مشورتی نمایان شد و العینی هم با امتناع از حضور در جلسات مجمع یا دادن پاسخ به پرسشهای آن از دولت، واکنش نشان داد. بن بست به وجود آمده بود که العینی با استعفاي خود در بیست و هشتم دسامبر سال ۱۹۷۲ آن را از میان برداشت و پرزیدنت ایریانی، عبدالله الحجری را که به داشتن دیدگاه محافظه کارانه، پیوندهای تنگاتنگ قبیله ای و داشتن تمایلات دوستانه نسبت به عربستان سعودی شهرت داشت، به جانشینی العینی منصوب کرد.

چندماه بعد از این انتصاب، عربستان سعودی موافقت نمود که به منظور سر و سامان دادن به کسری بودجه دولت یمن شمالی هر سه ماهه مستقیماً پولی به بانک مرکزی یمن واریز کند. اگرچه الحجری پیوسته بر تعهد خویش نسبت به موضوع وحدت تأکید می ورزید، با این حال انتصاب وی به هرگونه تلاش از جانب یمن شمالی برای اجرای مؤثر توافقه های سال ۱۹۷۲ خاتمه داد.

### موافقت نامه وحدت در سال ۱۹۷۹

در اواسط دهه ۱۹۷۰ پرزیدنت ابراهیم الحمیدی از یمن شمالی و سالم ربیع علی رئیس جمهور یمن جنوبی به منظور ایجاد روابط عادی تر، مسالمت آمیزتر و برخوردار از همکاریهای بیشتر بین دو یمن گامهایی آزمایشی برداشتند. هر دو رهبر ضمن ادامه سخن پرآکنی در باره وحدت، تأکید می نمودند که هماهنگی و همکاری اهداف فوری آنان است. آنچه که این حرکتها را تقویت می کرد تغییرات همزمان در سیاست عربستان سعودی از حالت سعی برای سرنگونی جبهه ملی یمن جنوبی به صورت دور کردن این کشور از مواضع ریشه گرایانه طرفدار شوروی یا وعده دادن کمک به صورت دلارهای نفتی بود. لیکن آشوبهای داخلی این اقدامات را متوقف ساخت. پرزیدنت الحمیدی در اکتبر ۱۹۷۷، در نخستین شب بازدید برنامه ریزی شده از عدن به قتل رسید و پرزیدنت ربیع علی رئیس جمهور یمن جنوبی سال بعد از این واقعه در یک کودتای خونین سرنگون گردید. ظرف چند ساعت پس از قتل مرموز احمد القشمی جانشین الحمیدی، نبرد در عدن در گرفت. القشمی در دفتر خود به وسیله بمبی در داخل کیف یک نماینده ویژه، که مدعی بود از جانب ربیع علی اعزام شده است، کشته شد. اگرچه دولت جدید عدن قتل القشمی را به ربیع علی نسبت داد، اما احتمال قوی تر آن بود که مخالفین وی به منظور بی اعتبار گرداندن خط مشی معتدل او در قبال شمال و موضع سیاسی وی به طور کلی، این توطئه را ترتیب داده اند.

القشمی اوضاع سیاسی پر مخاطره ای را برای جانشین خویش، علی عبدالله صالح برجای گذاشت. ارتش دچار تفرقه و قسمتهایی از کشور علناً در حال شورش بود. صالح، سه ماه بعد از قبول مسئولیت مواجه با کودتائی نافرجام گردید. رئیس جمهور جدید جمهوری دموکراتیک خلق یمن، عبدالفتاح اسماعیل، این فرصت را به منظور تعقیب استراتژی پر خاشگرانه تری علیه صنعا مغتنم شمرد. از سرگیری حالت تخاصم میان دو یمن در ماه فوریه سال ۱۹۷۹ با جنگ مرزی میان آنها به اوج خود رسید. این برخورد مرزی عیناً شبیه جنگ سال ۱۹۷۲ بود. پیشدستی نظامی با جنوب بود که با حمایت از ائتلاف

**\* عربستان سعودی در راه عقیم گذاشتن تلاشها برای تامین یکپارچگی یمن، در میان شیوخ قبایل شمالی که زوال قدرت و خودمختاری قبیله‌ای را در چهره «جبهه ملی» و استقرار یک دولت حزبی نیرومند در «یمن یکپارچه» را مایه تهدید وضع ممتاز خود می بینند، متحدان پرشوری یافته است.**

توافق پرزیدنت صالح تشکیل خواهد شد. در ماه اوت سال ۱۹۷۹ یمن شمالی موافقتنامه‌ای در زمینه تسلیحاتی با اتحاد جماهیر شوروی، یعنی حامی اصلی خارجی عدن، امضاء کرد که بیشتر واکنشی در برابر خودداری عربستان سعودی از تحویل سلاح‌های آمریکائی که در جریان جنگ ۱۹۷۹ وعده داده شده بود. به شمار می‌رفت.

در همان زمان، در اکتبر ۱۹۷۹، جمهوری دموکراتیک خلق یمن با انعقاد یک پیمان بیست ساله دوستی و همکاری با مسکو بر پیوندهای نزدیک خود با شوروی مهر تأیید گذاشت.

انگیزه‌های نهفته در پی اقدامات علی عبدالله صالح در جهت سازش با یمن جنوبی و متحدان آن دولت در یمن شمالی بحث انگیز است. با احتمال قوی وی در پی گذران وقت و کسب فرصت بوده است تا ضمن آرام نمودن مخالفان، موقعیت خویش را تحکیم نماید. لیکن این رئیس جمهور جوان دست به بازی خطرناکی زده بود. او کمتر از یک سال بود که بر مسند قدرت نشسته و طی این مدت با یک سوءقصد نافرجام، یک توطئه کودتا، شورش‌های مستمر داخلی، و شکست نظامی از یمن جنوبی مواجه شده بود. به هیچ وجه معلوم نبود که وی از عهده یمن جنوبی و جبهه دموکراتیک ملی برخوردار آید یا باز بچه دست آنها خواهد شد. بطوریکه بعداً معلوم گردید زمامداران عربستان سعودی و رهبران قبایل یمن شمالی هیچ یک نمی‌خواستند به علی عبدالله صالح اجازه دهند که به مغازه با عدن و دست چپی‌های داخلی ادامه دهد.

نیات علی عبدالله صالح هر چه بود، چنین بنظر میرسید که استراتژی یمن جنوبی در زمینه وحدت در شرف بارآوری باشد. در کنفرانس‌های حزبی جبهه ملی در سال ۱۹۷۵ و ۱۹۷۸، اهمیت برقراری وحدت میان نیروهای «انقلابی» در یمن، کوشش در جهت دستیابی به «یک حزب پیشتاز» به عنوان نخستین گام ضروری در جهت وحدت در یمن، مورد تأکید واقع شد، و چنین به نظر می‌رسید که جبهه دموکراتیک ملی یعنی حزبی که مولود ایدئولوژیکی و سازمانی جبهه ملی بود، در آستانه ورود به دولت صنعا باشد.

در هر حال سعودی‌ها و مخالفان وحدت در یمن شمالی ابزارهای فشار را بمنظور جلوگیری از روند چپ‌گرایانه در شمال بسیج نمودند. رهبران قبایل یمن شمالی، با آگاهی از نحوه رفتار جبهه ملی با هم‌تایان جنوبی خود طی دهه پیشین، قاطعانه با امر وحدت و ورود جبهه دموکراتیک ملی بداخل حکومت یمن شمالی مخالفت ورزیدند. این رهبران بخاطر نقش عمده و مؤثر نیروهای قبیله‌ای طی جنگ‌های فوریه تا ژوئن ۱۹۷۹، که در آن ارتش منظم یمن شمالی عملکرد ضعیفی از خود نشان داده بود، در موضع بسیار نیرومندی قرار داشتند. در اواسط سال ۱۹۷۹، رهبران قبیله‌ای به قصد ابراز مخالفت آشکار در قبال آشتی با جنوب، «جبهه اسلامی» ویژه‌ای تشکیل دادند. با توجه به سابقه پیوندهای عربستان با قبایل و تکیه این جبهه بر اسلام، به احتمال قوی جبهه مزبور از حمایت‌های معنوی و مادی ریاض برخوردار بود. در همان حال مقامات سعودی بطور یکجانبه علی عبدالله صالح را به منظور تغییر خط مشی تحت فشار قرار دادند. در پایان سال ۱۹۷۹ حمایت‌های مالی سعودی از دولت یمن شمالی بحالت تعلیق درآمد، و دولت صنعا نتوانست حقوق ماهیانه کارکنان خود را در ماههای دسامبر ۱۹۷۹ و ژانویه ۱۹۸۰ بموقع پرداخت کند. همچنین آشکار گردید که سلاح‌های آمریکائی که وعده آن به یمن شمالی داده شده و بول آن توسط ریاض پرداخت گردیده بود، تحویل نخواهد شد.

در ماه مارس ۱۹۸۰ رژیم صالح با خواستهای سعودی مبنی بر خودداری از گرایش به سوی وحدت و نزدیکی به بلوک شوروی موافقت کرد و بدین ترتیب عربستان سعودی کمک‌های خود را از سر گرفت.

هر چند رژیم صالح به پیوندهای نظامی خود با اتحاد شوروی در مورد دریافت سلاح خاتمه نداد لکن تقریباً از آن پس هیچ قدمی هم در جهت بسط و تعمیق این روابط بر نداشت. گفتگوهای مربوط به وحدت دو یمن با جنوب کنونی گرفت و صنعا نسبت به جبهه دموکراتیک ملی آشکارا سیاستی خصمانه اتخاذ کرد.

در آوریل سال ۱۹۸۰ ارتش منظم یمن شمالی و «جبهه اسلامی» رشته

عملیاتی را علیه مواضع جبهه دموکراتیک ملی آغاز نمود. این حملات یک دوره دو ساله را در بر گرفت و طی آن صالح برای به زانو در آوردن جبهه دموکراتیک ملی زیرکانه حربه تطمیع از طریق مذاکره را با چماق فشار نظامی ترکیب کرد. یورش بزرگ یمن شمالی در بهار و تابستان سال ۱۹۸۲ بقایای جبهه دموکراتیک ملی را در طول مرزهای آن کشور بداخل خاک یمن جنوبی تاراند. حرکت‌های تعرضی صالح علیه جبهه دموکراتیک ملی بعلت تغییراتی در کادر حکومتی عدن به جنگی دیگر بین یمن شمالی و یمن جنوبی منجر نشد. در آوریل ۱۹۸۰، عبدالفتاح اسماعیل جای خود را به علی ناصر محمد رئیس جمهور جدید و رهبر حزب حاکم داد. علی ناصر محمد علاقمند به بهبود روابط با کشورهای عرب ثروتمند و تولیدکننده نفت بود، و بدین خاطر ضمن کاهش از میزان حمایت‌های یمن جنوبی از جبهه دموکراتیک ملی، در زمینه همکاری با شمال تأکید می‌ورزید، سیل‌های شدید در جنوب در طول بهار سال ۱۹۸۲ نیاز به مساعدتهای مالی را افزایش بخشید و بدین طریق موجبات ایجاد روابط حسنه با کشورهای اصلی ثروتمند خلیج فارس فراهم گردید.

خط سیاسی جدید علی ناصر محمد بدنبال تهاجم شوروی به خاک افغانستان با کوشش‌های مسکو بمنظور دادن اطمینان مجدد به کشورهای خلیج فارس و جلوگیری از نزدیکتر شدن آنان به ایالات متحده کاملاً مطابقت داشت.

با نشستن علی ناصر محمد بر مسند قدرت در عدن، روابط میان دو یمن در مسیر همکاری توسعه یافت. هنوز موضوع وحدت بعنوان هدف دراز مدت مورد نظر بود و کمیته‌های مختلف وحدت با یکدیگر ملاقات می‌کردند و در واقع یکی از همین کمیته‌ها بود که طرح قانون اساسی یک کشور واحد را پیشنهاد کرد. اما تحرك ایجاد شده در سال ۱۹۷۹ در جهت وحدت کامل به سکون انجامیده بود. دور رئیس جمهور در دیدارهای متعدد به جای همکاریهای اقتصادی، بر مبادلات فرهنگی، و گفتگوهای مداوم به منزله نخستین گامهای ضروری در جهت وحدت نهائی تأکید می‌ورزیدند. این گونه آشتی میان دو یمن ظاهراً با رضایت سعودیها که به پیش قدمی علی ناصر محمد در مورد روابط بهتر پاسخ مثبت داده بودند صورت می‌گرفت.

### چشم‌اندازهای آینده

از این تحلیل سه طرح اصلی پدیدار می‌شود، الگوهائی که در حال حاضر بخاطر ارتباطشان با دو رویداد مهم که در آغاز این مقاله ذکر گردید یعنی سرنگونی قهرآمیز علی ناصر محمد در ژانویه ۱۹۸۶ و کشف نفت در شمال، از اهمیت ویژه برخوردار می‌باشد.

### تهدیدات داخلی

تصور ضعف داخلی در یکی از دو یمن، همواره کشور دیگر را وسوسه کرده است تا وحدت مورد نظر خود را با توسل به زور و به خصوص با استفاده از نیروهای مخالف رژیم ضعیف‌تر، تحمیل کند. صنعا در سال ۱۹۷۲ به تبعید شدگان یمن جنوبی که مورد حمایت عربستان سعودی بودند اجازه داد تا برای حمله علیه رژیم جبهه ملی از یمن شمالی بعنوان پایگاه عملیاتی استفاده نمایند و بهره‌برداری از این بحران نظامی منجر به پیشرفت طرح‌های پیشنهادی یمن شمالی برای وحدت گردید. زمانی بعد، رژیم عدن با بهره‌گیری از بی‌نظمی‌های سیاسی در یمن شمالی که با ترور ابراهیم الحمیدی در سال ۱۹۷۷ آغاز گردیده بود، از جبهه دموکراتیک ملی به عنوان یک جنبش حمایت نمود و در سال ۱۹۷۹ نیروهای خود را به پشتیبانی از تعرض جبهه مذکور بداخل قلمرو یمن شمالی گسیل داشت.

در این هنگام، یمن جنوبی پای بندی یمن شمالی به وحدت طبق خواستهای خود را شرط پایان نبرد اعلام کرد. از آنجا که هیچیک از دو کشور توانائی نظامی و اراده سیاسی لازم را برای تحمیل وحدت بر یکدیگر ندارند، هر یک برای دستیابی به وحدتی مطابق خواسته‌ها و شرایط خود، از اختلافات سیاسی داخلی دیگری بهره‌برداری کرده است.

جنگ خونین قدرت در ژانویه ۱۹۸۶ در جمهوری دموکراتیک خلق یمن

**\* احساسات شدید وحدت طلبی در هر دو یمن، به صورت ابزار مناسب و موثری برای بسیج حمایت داخلی و نیز کوبیدن مخالفین سیاسی درآمده است.**

انجام گرفت با سرعت و شدت وارد عمل شدند و ریاض در میان شیوخ قبایل شمالی، که زوال اقتدار و خودمختاری قبیله‌ای را در قیافه جبهه ملی، و استقرار یک دولت جزبی نیرومند در یمن یکپارچه را مایه تهدید موضع ممتاز کنونی خود در عرصه سیاست جمهوری عربی یمن می‌بینند، متحدان پرشوری یافت.

کشف نفت در یمن شمالی، با دگرگونی و تحول در موازنه قوایم حکومت یمن شمالی و قبایل، و نیز میان صنعا و ریاض، میتواند به نحوی چشمگیر بر روابط دو یمن تأثیر بگذارد. در صورتیکه دولت یمن شمالی بتواند درآمدهای حاصل از فروش نفت را به عوامل تطمیع اغواگر و تهدید مؤثر تبدیل نماید، آنگاه قادر خواهد بود قبایل کوهستانهای شمالی را که هنوز از بسیاری جهات بازیگران سیاسی خودمختاری هستند با اطمینان بیشتری مهار نماید. چنین تحولی ممکن است از میزان قدرت شیوخ قبیله‌ای که در گذشته با امر وحدت مخالفت ورزیده‌اند کاسته و محور قبیله‌ای - سعودی را که در خنثی کردن مساعی اتحاد کارساز بوده است، درهم بشکند. در اینصورت، وابستگی مالی یمن شمالی به عربستان، یعنی حربه‌ای که ریاض از آن در جهت مخالفت با پیشنهادهای وحدت بهره برداری کرده است کاهش خواهد یافت.

سرانجام، یک یمن شمالی مرفه‌تر می‌تواند شریک جذاب‌تری برای جنوب بی‌بضاعت باشد. صنعا می‌تواند از طعمه مالی برای کشاندن عدن به فراگرد وحدتی که گریز از آن دشوار بوده و به قیمت گرانی تمام خواهد شد، سود جوید. این سناریو تا اندازه زیادی بستگی به میزان نفتی که یمن شمالی قادر به صدور آن خواهد بود، بهانی که با آن وارد بازار جهانی خواهد شد، و مهمتر از همه، نحوه استفاده دولت یمن شمالی از این درآمدها خواهد داشت. چنانچه این دولت صرفاً بصورت مجرای عبور پول نفت به جامعه عمدتاً خودمختار یمن شمالی درآید، نفت تأثیر چندانی بر سیاستهای منطقه‌ای در عربستان جنوبی نخواهد گذاشت.

اما اگر رژیم علی عبدالله صالح قادر باشد این درآمدها را بمنظور دستیابی به اهداف خود مهار کند، تحولاتی اساسی در دیدرس قرار می‌گیرد.

**نتیجه**

موانع متعددی بر سر راه وحدت یمن وجود دارد. مراحل توسعه اقتصادی و سیاسی در دو کشور یمن بطور گسترده‌ای واگرا شده است. با وجود شناسایی اسلام بعنوان دین رسمی کشور، نحوه حکومت یمن جنوبی از جمله غیرمذهبی‌ترین روشهای حکومتی در جهان عرب است. در حالیکه یمن شمالی اسلام را در تاروپود حکومت خویش گنجانده است.

نخبگان هر دو رژیم به تداوم استقلال و موجودیت خود دل‌بستگی شدید پیدا کرده‌اند. بازیگران نیرومند منطقه‌ای و حوزه‌های سیاسی داخل را می‌توان بعنوان مخالف هرگونه طرح قابل پیش‌بینی در زمینه وحدت بحساب آورد. باوجود همه این موانع و معضلات، پای‌بندی به وحدت در هر دو سوی مرز به قوت خود باقی است. این تعهد در روابط بین دو یمن تحرکی راموجب می‌شود که تابع ثبات یا سازش طرفین نمیباشد. این پای‌بندی، موجب وسوسه رهبران بلندپرواز هر دو کشور به منظور دنبال کردن این آرزو علیرغم هزینه‌های گزاف و نتایج نامشخص آن می‌گردد و عربستان جنوبی را بصورت بخش فوق‌العاده حساسی از خاورمیانه درمی‌آورد.

در پایان مختصر سخنی در باره سیاست ایالات متحده در منطقه، شایسته است، سیاستی که اصولاً از طریق عربستان اعمال شده است. بعنوان مثال، هدف از نقش فعال ایالات متحده در حمایت از یمن شمالی در خلال جنگ سال ۱۹۷۹، دادن اطمینان به مقامات سعودی در مورد تعهد ایالات متحد نسبت به امنیت آنان بود. ممکن است این سیاست در حالت تعادل صحیح باشد. جریان آزاد نفت سعودی به غرب با قیمت‌های قابل تحمل از منافع درجه اول ایالات متحده در شبه جزیره است، و چنانچه مقامات سعودی با نقش مستقیم ایالات متحده در جاییکه آنرا منطقه نفوذ می‌شمارند مخالف باشند بهتر است که خود را با آن انطباق دهند. لیکن واشنگتن باید تشخیص دهد که پویایی روابط یمن و علاقه شدید سعودی به جلوگیری از هرگونه وحدت این دو بحرانهای پرشماری را در عربستان جنوبی در بطن خواهد پرور د.

شرایطی مشابه اوضاع سال‌های ۱۹۷۲ و ۱۹۷۹ پدید آورده است. رژیم جبهه ملی با نبرد قدرتی که منجر به قتل تقریباً تمامی سران بلند پایه این جبهه شد، به شدت متزلزل گردید. پرزیدنت علی ناصر محمد رئیس جمهور سابق زمانی که پیکار علیه او آغاز شد، از مهلکه جان سالم بدر برد و در حال حاضر در صدد جلب حمایت‌های خارجی است. حداقل تعداد دوازده هزار نفر از طرفداران او بسوی یمن شمالی سرازیر و در اردوگاههای نزدیک مرز بطور موقت اسکان داده شده‌اند. تا این زمان رژیم یمن شمالی از وسوسه بهره‌گیری از این وضعیت و شرایط موجود بنفع خود بدور مانده و خواستار مصالحه میان گروه‌های متخاصم یمن جنوبی شده است. تماس میان دو حکومت یمن ادامه داشته، اما عدن در مخالفت خود با آشتی سیاسی با علی ناصر محمد مصمم و پایدار است. مسأله پناهندگان همچنان مشکل اصلی میان دو یمن می‌باشد و عوامل و انگیزه‌های رویارویی شدید میان دو کشور، مانند سال‌های ۱۹۷۲ و ۱۹۷۹، مطمئناً هنوز وجود دارد.

**ثبات کوتاه مدت**

دوره‌های ثبات نسبی میان دو یمن، یعنی مواردی که روابط میان دو کشور بر پایه تشریک مساعی و براساس کمابیش «عادی» قرار داشته، کوتاه بوده است. روابط بین دو یمن همواره در تنگنای جنگهای قدرت داخلی واقع بوده است، و رهبرانی که روابط «عادی» تر را دنبال کرده‌اند متهم به نادیده گرفتن اهداف وحدت و نیز سازش با «ارتجاع» یا غاصبان «ملحد» آن سوی مرز گردیده‌اند. همکاری‌های نخستین میان جمهوری به تنگنا افتاده یمن شمالی و جبهه ملی در کشور تازه استقلال یافته یمن جنوبی، بعلت حمایت این جبهه از چپ‌گرایان در داخل صفوف جمهوریخواهان که با گروههای محافظه‌کارتری که ریشه قبیله‌ای داشتند در افتاده و توسط آنان شکست خوردند، بسرعت خصمانه گشت. سالهای نه چندان طولانی ولی با ثبات‌تر در اواسط دهه ۱۹۷۰ با ترور ابراهیم الحمیدی در ۱۹۷۷ و سرنگونی قهرآمیز سالم ربیع علی در سال ۱۹۷۸ به پایان رسید. مخالفان داخلی سالم ربیع علی آنچه را که موضع «تجزیه طلبانه» وی در امر وحدت می‌نامیدند به شدت مورد انتقاد قرار دادند. به هر حال احساسات بسیار شدید وحدت طلبانه در دو سوی مرز بصورت وسیله مؤثری برای بسیج حمایت سیاسی در داخل و نیز کوبیدن مخالفان داخلی در آمده است. به سبب آنکه مسأله وحدت در هر دو یمن به همان اندازه که جنبه داخلی دارد از لحاظ سیاست خارجی نیز واجد اهمیت است، یقیناً بر روابط دو یمن تأثیر می‌گذارد.

این الگوی بار دیگر به دنبال جنگ قدرت در یمن جنوبی در سال ۱۹۸۶ پدیدار شده است. تصدی علی ناصر در مقام ریاست جمهوری، خصوصاً از سال ۱۹۸۲ طولانی‌ترین دوره روابط مسالمت آمیز و تعاون‌پیکر میان دو یمن بوده است که در طی آن، وحدت به عنوان هدف مورد توجه قرار داشت اما به آینده‌ای دور موکول می‌گردید. مخالفان علی ناصر محمد و مهمتر از همه عبدالفتاح اسماعیل، از این بابت او را مورد انتقاد قرار میدادند، و گفته میشود واحدهائی از جبهه دموکراتیک ملی، که در سال ۱۹۸۲ مجبور به عقب نشینی از شمال به جنوب گردیده بودند به صف مبارزان علیه علی ناصر محمد پیوستند. سرنگونی علی ناصر محمد روابط ایجاد شده بین عدن و صنعا را تیره گردانید و سرازیر شدن پناهندگان جنوبی به شمال بر پیچیدگی اوضاع افزود. علیرغم پیروزی مخالفان علی ناصر محمد، دولت جدید عدن سیاست خارجی رئیس جمهور سابق را تا اندازه‌ای به قصد پرهیز از ایجاد بحران به هنگام تحکیم وضع خود، و تا اندازه‌ای به سبب مراعات حال اتحاد شوروی، که در صدد گسترش روابط خود با کشورهای محافظه‌کار تولید کننده نفت در شبه جزیره می‌باشد، ادامه داده است. در هر صورت ثبات نویدبخشی که وجه مشخصه سیاستهای منطقه‌ای عربستان جنوبی در خلال دوران ریاست جمهوری علی ناصر محمد بود، بطور جدی، و شاید به گونه‌ای خطرناک از میان رفته است.

**مخالفت با وحدت**

مخالفت با طرحهای وحدت میان دو یمن از سوی عربستان سعودی و نیز شیوخ قدرتمند قبایل در شمال ادامه خواهد یافت. علاقه عربستان به حفظ جدائی میان این دو کشور روشن است. یمن یکپارچه بر جمعیت تراز عربستان بوده و احتمالاً تحت تأثیر ایدئولوژی رادیکال جبهه ملی و خاطرات دردناک از سعودی‌ها (جنگ سعودی - یمن در سال ۱۹۳۴) قرار خواهد داشت. بدین ترتیب یمن متحد یقیناً در قبال سلطه جوئی سعودی‌ها در شبه جزیره قویا از درجالش در خواهد آمد. مقامات سعودی به منظور عقیم گذاشتن اقداماتی که در سال‌های ۱۹۷۲ و ۱۹۷۹ در جهت وحدت